

۱- معرفی کتاب

کتاب حاضر همان گونه که در مقدمه‌ی آن آمده «بسط و تفصیل یافته‌ی چهار سخنرانی است که در پاییز سال ۱۳۶۶ در تالار موزه هنرهای معاصر ایراد شده است.» هدف سخنرانی‌ها در واقع همان هدف کتاب است، چرا که «فصول چهارگانه این کتاب براساس همان سخنرانی‌ها تنظیم شده» و عبارت‌اند از:

- ۱- بازگویی زمینه‌های اندیشه‌ی سیاسی شیعیان و اهل سنت
- ۲- اینکه این زمینه‌ها چگونه به وجود آمده و تحت‌تأثیر چه عواملی بوده است.
- ۳- این زمینه‌ها چگونه در تفکر سیاسی شیعیان و اهل سنت مؤثر افتاده است.
- ۴- براساس این زمینه‌ها این دو طرز تفکر چه موضعی در برابر تحولات ژرف و سریع دوران معاصر، فشارها و ضرورت‌های آن دارند.
- ۵- و آخرین هدف این که «طرفین تصویر روشن‌تری از یکدیگر داشته باشند، الزامات و محدودیت‌های فقهی و کلامی و تجربیات تاریخی و ساختار اعتقادی یکدیگر را بشناسند و توقعاتشان از یکدیگر، هماهنگ با این اصول و مبانی و ظرفیت‌ها باشد.» (ص ۱۲)

گرچه کتاب، پردازش شده‌ی چند سخنرانی است و اقتضائات سخنرانی، خود را بر آن تحمیل کرده، ولی به گونه‌ای نیست که نتوان پرسش اصلی و فرضیه و مفروضه‌های آن را استخراج کرد، هرچند که به صورت واضح و روشن مطرح نشده‌اند. بعد از روشن شدن اهداف و برشمردن آنها، ابتدا به مفروضه‌های پژوهش، سپس به فرضیه و سؤال اصلی پژوهش و سرانجام به سازماندهی آن می‌پردازیم.

الف: مفروضه‌ها

- ۱- دین دارای خاصیتی ماورایی است، و این واقعیت، در تاریخ اثرگذار است. مطالعه‌ی تحولات ادیان، بدون این واقعیت امکان‌پذیر نیست.
- ۲- دین متأثر از خاصیت ماورایی خود در برابر تحولات سیاسی و جریانات فکری مختلفه، عکس‌العمل‌هایی نشان می‌دهد که برای شناخت آنها هم مطالعه‌ی شرایط تاریخی، اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی مهم است و هم آنچه ناشی از خاصیت ماورایی دین است. (صص ۹-۱۰)

ب: فرضیه پژوهش

زمینه‌های تفکر سیاسی تشیع و تسنن، سبب موضع‌گیری‌های متفاوت آنها، در برابر امواج نوین اسلام‌خواهی شده است. نظام فقهی و کلامی متفاوت، ساختار روانی و اجتماعی متأثر از این نظام فقهی و تجربیات تاریخی هرکدام، عامل این تفاوت بوده است.

البته این فرضیه از محتوای مطالبی که در کل کتاب و به‌ویژه در پاراگراف دوم ص ۱۰ آمده است استخراج شده است.

ج: سؤال اصلی - پژوهش

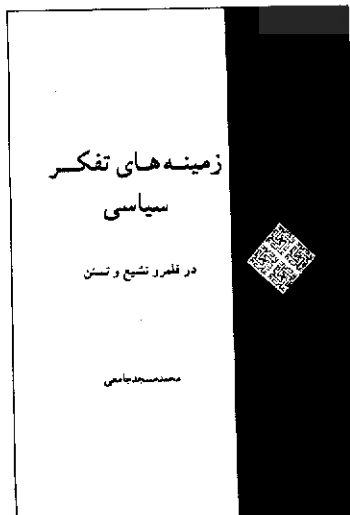
طبیعتاً سؤالی که کتاب قصد دارد به آن جواب دهد از محتوای مطالب آن و با اتکاء به عنوان و فرضیه، می‌تواند این گونه باشد:

اندیشه‌ی سیاسی تشیع و تسنن ریشه‌یابی تفاوت‌ها

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

نورالله قیصری

عضو هیأت علمی پژوهشگاه امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی



- زمینه‌های تفکر سیاسی در قلمرو تشیع و تسنن
- محمد مسجدجامعی
- الهدی
- ۳۵۷،۱۳۶۹ صفحه ، ۳۰۰۰ نسخه

زمینه‌های تفکر سیاسی اهل سنت و تشیع چیست؟ و چه تأثیری بر موضع‌گیری آنها در برابر تحولات تاریخی به‌ویژه تحولات نوین داشته است؟

د: سازماندهی پژوهش

کتاب مرکب از چهار فصل، کتابشناسی و فهرست راهنما است. فصل اول با عنوان «جنبش‌های دینی در دوران معاصر» در واقع به تعریف مسأله و حدود و ثغور و عوامل تأثیرگذار آن پرداخته است.

مسأله، بنیادگرایی اسلامی و احیای اسلام است که امواج آنها تقریباً تمام جهان اسلام را فراگرفته و گرچه شدت آنها همه جا یکسان نیست، اما همه مسلمانان نسبت به آن حساس شده‌اند هیچ دینی در میان ادیان تا این اندازه در برابر امواج سلطه‌ی همه‌جانبه فرهنگ جدید غرب از خود عکس‌العمل نشان نداده است. احیای اسلام و بنیادگرایی اسلامی، جزء همین واکنش‌هاست. اسلام، حاضر نشده است در درون تمدن نوین به طور کامل هضم شود. این مقاومت ریشه در درون ساختمان این دین دارد که معتقدانش را برای معارضة و تلاش فرامی‌خواند. تاریخ اسلام، همواره تلاش برای احیای سنت و دفع بدعت بوده است. در طی سده و دهه‌های اخیر، هم شیعیان هم اهل سنت با وضع جدید سلطه‌آمیز فرهنگ و تمدن غربی به معارضة برخاسته‌اند و علی‌رغم اینکه جوهر مبارزه‌ی آنها، اسلامی است، اما تفاوت‌هایی نیز در شیوه‌ی مبارزه و نحوه‌ی معارضة بین آنها وجود دارد. «این تفاوت از یک طرف مربوط به شرایط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و تاریخی قلمروهای تشیع و تسنن است و از طرف دیگر به خصوصیات ایدئولوژیک این دو مکتب و نقشی که این خصوصیات در شکل دادن به ساختمان اجتماعی و روانی و اعتقادی معتقدانش بازی کرده است. مسأله تنها این نیست که تلقی اسلامی و معتقدات دینی این دو، دوگونه است مهم‌تر این است که اینان در پرتو این تلقی و معتقدات در طول تاریخ دوگونه و تحت تأثیر دو سلسله خصوصیات متفاوت رشد یافته‌اند. در دو زمینه‌ی اجتماعی و سیاسی و فرهنگی مختلف زیسته‌اند و لذا روان‌شناسی و شخصیت دینی و اندیشه و حساسیت‌های مذهبی آنها دوگونه است.» (صص ۱۹-۲۰) و برای این که خصوصیات ایدئولوژیک جنبش اسلامی حاضر، فهمیده شود، بررسی مبانی اندیشه سیاسی شیعیان و اهل سنت - که سبب موضع‌گیری متفاوت آنها شده است - ضروری است.

دیدگاه‌های اهل سنت با تشیع در رابطه با نظام سیاسی موجود با هم متفاوت است. اهل سنت به تعبیر معینه «اطاعت از حاکم جائز و صبر بر ظلم و جور را واجب می‌دانند و خروج بر او را مجاز نمی‌دانند» (ص ۲۲). در حالی که در تشیع، این خروج از متن دین ریشه می‌گیرد و صبر بر ظلم اسباب خروج از دین است. ریشه‌ی این مسأله را مؤلف در دو چیز می‌داند، یکی اینکه مبانی فقهی و کلامی اهل سنت و تشیع چنین موضع‌گیری‌هایی را سبب شده است. از جمله اینکه «موضع شیعه در قبال ظلم به مبانی عمیقی که ریشه در کیفیت برخورد امامان معصوم با حکام دارد» (ص ۲۴). برمی‌گردد. در حالی که ساختمان فقهی و کلامی اهل سنت، چنین امکانی را برای آنها در زمینه‌ی مسائلی سیاسی و اجتماعی فراهم نکرده است و دیگر اینکه، همین محدودیت فقهی و کلامی، سطح توقع مردم را به مرور ایام پایین آورده است (ص ۲۴). به علاوه، تلقی مردم از «عالم دینی» در اهل سنت با تشیع متفاوت است. مفتوح بودن باب اجتهاد در تشیع، از عوامل دیگر است. تفاوت در اموری که در اهل سنت به حاکم ارجاع می‌شود و در تشیع به فقیه مربوط می‌گردد از دیگر زمینه‌ها است.

حال برای اینکه تفاوت این تلقی، در باب جنبش اسلامی، روشن شود، باید ابعاد این جنبش روشن گردد. مسأله به آغاز ورود کشورهای جهان سوم به طور اعم به دوران جدید مربوط می‌شود و به طور اخص، به تحولات دهه ۶۰ و هفتاد میلادی که «عموم ناآرامی‌های موجود در قلمرو جهان سوم و بالخصوص جهان اسلام به عنوان نمودهای سیاسی این دوره جدید هستند» (ص ۲۸)، خصوصیات این دوره عبارت است از:

الف) حاکمیت نخبگان

اقتدار نخبه حاکم بر جهان اسلام در این دوره عموماً متأثر از فرهنگ جدید غرب‌اند. درحالی که مردم، در جهان اسلام، تا اوایل دهه شصت به طور کامل تحت‌تأثیر فرهنگ غرب قرار نگرفته بودند. غربی شدن، عامل تحول در زندگی آنها در این دوران است. نتیجه‌ی این تحولات یکی این است که اقتدار نخبه و تحصیل کرده کاملاً متأثر از فرهنگ غرب و بیگانه با فرهنگ بومی‌اند و دیگر این که فرهنگ جدید بر نظام برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری کلی جامعه مسلط است. (ص ۳۰) حاشیه‌ای شدن مردم از ویژگی‌های دیگر این دوره است. در این دوره هم قدرت وهم جریان‌ات مخالف آن در اختیار نخبگان فکری است.

ب) به صحنه آمدن جوانان

غربی شدن سریع، و عواقب آن، باعث کاهش منزلت و قدرت نخبگان و ورود نیروهای جوان به عرصه‌ی مسائلی سیاسی و اجتماعی می‌شود. ورود دانشجویان و جوانان، دومین مرحله در این دوره‌ی تاریخی است.

ج) تحولات بلوک شرق

د) توسعه ناهمگون و غیرخلاق

ه) حساسیت به میراث

و) توجه به اصالت‌ها

ز) اسلام و مسیحیت و تمدن نوین [در این موارد نکته قابل‌توجهی به چشم نمی‌خورد]

ح) بازگشت مجدد.

جنبش اسلامی ویژگی خاصی داشت و آن این که مخالف «جهان‌شمولی» تمدن و فرهنگ غربی بود. البته موضع مسلمانان در برابر تمدن جدید، از ابتدا یکسان نبود، در اولین برخوردها، به همانندی با تمدن غرب و فرهنگ آن گرایش داشتند تا از این طریق حقایق و قدرت اسلام را ثابت کنند. نسل بعد، به توضیح و تبیین مستقل اسلام، بدون توجه به همانندی‌های آن با فرهنگ غرب پرداخت در حالی که نسل امروز، به دنبال حاکمیت همه جانبه دین اسلام است (ص ۴۹). «این تحول خود حاکی از تحولی در ذهنیت و روان‌شناسی مسلمانان و خصوصاً جوانان و دانشجویان مسلمان بود» (ص ۴۹). ایدئولوژی این نسل، اصالت‌طلبانه (بازگشت مجدد به اصالت‌های سابق) است.

اینها عوامل عمومی تأثیرگذار بر جنبش اسلامی، در دهه‌های اخیر بود که البته سبب واکنش‌های متفاوتی در میان اهل سنت و تشیع بود.

حال ببینیم واقعاً ریشه اختلاف اهل سنت و تشیع در کجاست. نوعی کج‌فهمی در این رابطه وجود دارد و آن اینکه اختلاف و ریشه آن را به موضوع خلافت علی (ع) برمی‌گردانند. در حالی که اختلاف اصلاً شخصی نیست. یعنی بحث بر سر حاکمیت شخص حضرت امیر (ع) نیست. بحث بر سر «شان است و اینکه این شان چیست و چه کسی و چه کسانی می‌توانند آن را احراز کنند» بحث بر سر این است که مفهوم امامت چیست «نه آنکه امام کیست» «تفاوت در این است که اهل سنت اسلام را از ورای اسلام تحقق یافته در زمان خلفای راشدین و صحابه و تابعین می‌فهمند و بدان از آن منظر می‌نگرند و تفسیر می‌کنند و شیعیان اسلام را از ورای سفارش‌های پیامبر (ص) در زمینه جانشینی حضرت امیر (ع) درمی‌یابند. یکی اسلام را از ورای تاریخ صدر اسلام می‌بیند و دیگری تاریخ صدر اول را از ورای معیارها و ضوابط اسلامی ارزیابی می‌کند» (صص ۵۴-۵۳). تفاوت مهم اهل سنت و تشیع به عنوان دو جریان فقهی و کلامی، ریشه‌اش اینجاست. در دید اهل سنت، تاریخ صدر اسلام - به‌ویژه دوران خلفای راشدین - ارزشی همپایه‌ی خود اسلام دارد، در حالی که شیعیان این دوره را با دید انتقادی می‌نگرند. عمده‌ی اندیشه سیاسی و تحولات و مباحث آن در این دو نسله‌ی بزرگ ریشه‌اش در تفاوت برداشت آنها از این دوره

مفاهیم امامت و خلافت است. (ص ۵۴)

در این فصل، زبده‌ی مطالبی که در کتاب به بحث گرفته شده آمده است. فصول بعدی شرح و تبیین آن چیزی است که زبده‌اش در این جا آمده است. فصل دوم با عنوان «تلقی تاریخی» به بحث درباره‌ی اختلافاتی که میان اهل سنت و تشیع درباره‌ی وقایع تاریخ صدر اسلام (دوران خلفای راشدین) وجود دارد، پرداخته است. نگرش به این دوره مهم‌ترین عامل در شکل‌گیری اندیشه‌ی سیاسی هر دو دانسته شده است. اهل سنت برای این دوران «شانیت دینی و قدسیت الهی» قائل‌اند (ص ۶۸). در حالی که از نظر مسلمانان نخستین (صدر اسلام) این دوره شانیت خاصی نداشت. تلقی دینی اهل سنت و اندیشه سیاسی آنان، تابعی از نگرش آنها به این دوران است، نه آنچه به عنوان واقعیت تاریخی اتفاق افتاده است (ص ۶۸). «این دوره به گونه‌ای تحقق یافت و بعدها، به‌گونه دیگری نگریسته شد» (ص ۶۸).

در این فصل، به انتخاب ابوبکر و آثار آن پرداخته شده است.

وظیفه‌ی ابوبکر بعد از انتخاب «جانشین پیامبر (ص) در امور دنیایی» مسلمانان بود و نه بیشتر. «یعنی مسئول اداره جامعه و تنظیم امور آن». (ص ۶۹) گرچه تمایز صریحی بین امور دینی و دنیایی اصولاً وجود نداشت. نظرات علی عبدالرازق که در باب انتخاب ابوبکر آورده شده است زبده‌اش این است. «رقابت انصار و مهاجرین برای تشکیل حکومت بود، در واقع‌ی سقیفه بیعت با ابوبکر، بیعتی سیاسی بود و حکومتی. حکومت او همچون سایر حکومت‌ها، براساس قدرت و شمشیر استوار شد؛ دولتی بود عربی که براساس دعوت دینی برپا شد و در پی مصالح اعراب بود. مسلمانان می‌دانستند که اختلافشان در این امر، از امور دنیایی‌شان است نه در امور دینی‌شان» نزاع آنها سیاسی بود بی‌ارتباط به دین. «نه ابوبکر و نه هیچ یک از خواص نمی‌اندیشیدند که به دست گرفتن رهبری مسلمانان مقامی دینی است و نه اینکه خروج بر آن، خروج بر دین است.» (صص ۷۱-۷۰) مؤلف همین نظر را پذیرفته است. البته به اعتقاد مؤلف، انتخاب ابوبکر، صبغه‌ی دینی پیدا کرد. و او به عنوان نایب پیامبر، تلقی شد. لقب «خلیفه رسول الله» از عوامل بی‌دایی این اندیشه شد لقبی که به ابوبکر داده شد. مسأله انتخاب ابوبکر در ابتدا، مسأله‌ای بود در حد رقابت‌های سیاسی و قبیله‌ای، و به جز طرفداران اندک حضرت امیر، که به سفارش پیامبر و شایستگی‌های او در مقام خلافت تأکید داشتند، دیگران پیرامون کاندیدایی خودشان بحث و اظهار نظر می‌کردند. رقابت بین مهاجران و انصار و عدم رضایت ابوسفیان به خلافت ابوبکر، به هر صورت، ابوبکر به خلافت برداشته شد و از نظر مسلمانان صدر اسلام، مقام خلافت فاقد هر نوع شانیت بلندپایه دینی بود. (ص ۷۵)

عوامل سیاسی همانند شورش‌های اهل رده و خطر خارجی روم نیز از عوامل مؤثر در انتخاب ابوبکر دانسته شده است. بعد از ابوبکر عمر با تقبل ابفای نقش اداره‌ی امور دنیایی مردم به صحنه آمد. (ص ۷۶) حتی خود عمر برای خودش شأن دینی قایل نبود به آن هم متمسک نمی‌شد گذشته از این که مردم زمانه او هم چنین برداشتی نداشتند. در دوران عمر اتفاقات جدیدی افتاد از جمله گستره‌ی خلافت اسلامی، افزایش یافت و ایران و برخی بلاد دیگر را در برگرفت و جامعه قطبی شده بود، او نمی‌توانست مانند ابوبکر، حرف آخر را در زمینه‌ی انتخاب خلیفه بزند، لذا به شورا رو می‌آورد. دیگر اوضاع زمان ابوبکر نبود.

عثمان نتیجه‌ی این انتخاب بود که البته ضعف‌های فراوان داشت. رفاه فراوان و از میان رفتن خطرات بیرونی، تغییراتی درونی در جامعه‌ی مسلمین ایجاد کرد. به علاوه ندانم کاری‌های عثمان، در انتخاب امرا و به کار واداشتن نزدیکانش در سمت‌های امارت، از مسایل بحران زای دیگر بود. اعتراض مسلمانان، در این دوره برخلاف بلند شد و گسترش یافت. بخشی از علل آن، مربوط به تلقی مردم از منصب خلافت بود. او حتی در تلقی عمومی از یک مسلمان معمولی هم، مرتبیتی پایین‌تر داشته عملی که در قتلش، بی‌تأثیر نبود. این معاویه بود که بعدها با جعل حدیث منزلت او را به پای سایر خلفا رسانید. اگر مقام خلافت شانی که بعدها در دوره‌ی امویه یافت، می‌داشت مردم نمی‌توانستند خلیفه‌کشی کنند. (ص ۹۰) جامعه‌ی چندقطبی و مسأله‌دار، به علی (ع) در دوران خلافت به ارت رسید. این روی آوردن، تنها ناشی از عدالت خواهی او نبود. بسیاری از اعتراض‌ها، برای رسیدن به قدرت بود.



غربی شدن سریع
و عواقب آن باعث کاهش منزلت و قدرت نخبگان
و ورود نیروهای جوان به عرصه مسائل سیاسی
و اجتماعی می‌شود



از نظر مؤلف پذیرش یا عدم پذیرش اصل عدالت
از طرف شیعه و سنی
در تکوین ساختمان فقهی و کلامی
و همچنین ساختار اجتماعی و روانی آنها
و حساسیت‌های اعتقادی
و شرعی‌شان دخالت داشته است



مؤلف در فرضیه تحقیق خود
به دیدگاه روانشناسانه نزدیک شده است
و یا لاقلاً متأثر از روش رفتارگرایی است
که یکی از
بنیادهای آن مباحث روانشناسی است



نکته این است که گرچه شیوه‌ی به خلافت رسیدن حضرت امیر(ع) با خلفای قبلی فرق داشت، اما تلقی در باب خلافت او با دیگران فرقی نداشت. «مردم می‌خواستند که آن حضرت متکفل امور دنیوی آنان باشد» گرچه برخی از اطرافیان او را جانشین بر حق پیامبر می‌دانستند (ص ۱۰۰).

اما آنچه بعد از شهادت حضرت امیر(ع) و به خلافت رسیدن معاویه، اتفاق افتاد، چیزی غیر از آن بود که در دوران خلفا در تلقی نسبت به «خلافت» وجود داشت. تلاش‌ها و اقدامات معاویه، بعد از رسیدنش به این مقام، «منشأ تغییرات مهمی در تاریخ اسلام و حتی فهم مسلمانان از خوداسلام شد» (ص ۱۰۱). معاویه از مخالفان خود اطلاع داشت و شیوه به سکوت واداشتن آنها را بلد بود، اما بیش از همه از جاذبه‌ی علی(ع) وحشت داشت. از جمله اقدامات او، یکی این بود که شخصیت حضرت علی(ع) را در هم بشکند. واجب کردن سب و لعن او در منابر و خطبات نماز جمعه و جماعات یکی از این شیوه‌ها بود. اقدام دیگر او، جعل احادیث در باب منزلت عثمان بود. همچنین، تحریف احادیثی که درباره‌ی حضرت علی(ع) بود و مربوط دانستن آنها به سایر صحابه، به گونه‌ای که منزلت آنها را همپای منزلت علی(ع) قرار دهد. نتیجه‌ی اقدامات معاویه در این باب، این شد که «تاریخ صدر اول شأن و منزلت و تقدس یافت و ارزش و اهمیتی همپایه‌ی خود اسلام پیدا کرد و همزاد آن شد. به طوری که فهم اسلام، بدون توجه بدان غیرممکن بود.» (ص ۱۰۸)

اقدامات معاویه در مذمت حضرت امیر و جعل احادیث در منزلت عثمان و سایر صحابه و همپراز کردن دیگران با امام، باعث شد که اهل سنت، «تاریخ صدر اول را از ورای اصول و معیارهای اسلامی ننگرند، آن گونه که تشیع می‌کرد و به اسلام از منظر تاریخ صدر اول نگاه کنند.» (ص ۱۰۹) حتی نقد تاریخی معتزله نیز نتوانست این تلقی را عوض کند. حتی معتزله نمی‌توانستند به این نگرش با ایده‌ی نقد بنگرند چون فروپاشی آن باعث فروپاشی شالوده‌ی اعتقادی اهل سنت می‌شد. عامل دیگر، محافظه کاری بود که معتزلیان را محدود می‌کرد. مردم دراموری که به تقابل شرع و عقل مربوط می‌شد، دامن شرع را گرفته و حکم عقلی را علی رغم برتری‌اش، وامی‌نهادند. البته افراد دیگری هم بودند که از منظر خاص خودشان به این وضعیت، انتقاد داشته‌اند، اما تلاش آنها در تغییر تصور مردم، به جایی نرسید، و حتی علمای اهل سنت نیز در تناقضات به احتیاط و توجیه روی آوردند. نکته‌ی مهم این است که این ساختمان فقهی و کلامی در پرتو تحولات جدید و تاریخ نوین، با مشکل مواجه شده است. چرا که ساختمان آن بر فکری مستقر است که در رقابت بین مسلمین یکی بر حق و دیگری بر باطل محض باشد و این خود متأثر از به قدسیت شناختن تاریخ صدر اول و توجیه و تفسیر تناقضات آن است. این مشکل امروزه دامن این نظام فکری را گرفته است که بالاخره در این دعوی جدید حق با کیست. این مشکل، سبب تجدید نظر در فکر تاریخی اهل سنت شده که در کانون آن، نقد تاریخ صدر اول است.

عنوان فصل سوم، «حکومت و حاکم» است که زبده‌ی مسایل فصل گذشته در این فصل به صورت مفصل‌تر بحث شده است از جمله اینکه تلقی قدسی‌وار از تاریخ صدر اول، چه تأثیراتی بر تلقی از «حکومت» و «حاکم» گذاشته است.

بعد از خلفای راشدین، دیگران (امویان، عباسیان، سلاطین عثمانی) برای تحکیم موقعیت خود، محتاج بودند که شانی دینی برای خود قائل شوند. لذا آنها تلاش کردند برای شأن (خلافت) خود منزلت دینی بترانند. تا مقبولیت و مشروعیت خود را تضمین کنند و خود را تا مقام خلفای راشدین بالا ببرند. خلافت را امری دینی و الهی قلمداد کنند و هواداران خلفا و خلافت را مقدس و برجسته سازند» (ص ۱۴۱). صدر اسلام و مسایل مستحدثه که فهم آن در تطبیق با واقعیت صدر اول از سوی اهل سنت دانسته شده، عوامل اصلی در کمک کردن به خلفای بعدی، در مقدس جلوه دادن منزلت‌شان شد. اما مسایل جدید، سبب درک جدیدی شد که در این راه سید قطب و اندیشه‌های او راهگشاست. علی عبدالرازق، نیز نوعی تلقی تاریخی جدید مطرح کرده است که تصور قدیمی صدر اول را به نقد کشیده است. کتاب معروف او الاسلام و اصول الحکم است. در مورد شخص حاکم نیز مباحثی از دیدگاه اهل سنت و تشیع مطرح شده است.

تطور نظریات درباره «حاکم» در اهل سنت به اینجا رسیده است که «صرف قهر و غلبه و استقرار قدرت و شوکت بر کسی که به پا خاسته و با زور شمشیر و

خونریزی قدرت را به دست گرفته برای او مشروعیت می آورد و لذا اطاعتش واجب و اعتراض و قیام بر علیه او ممنوع و حرام است.» (ص ۱۷۹) تنها علی عبدالرزاق است که در کتاب الاسلام و اصول الحکم در نیمه‌ی دهه‌ی سوم قرن حاضر همزمان با سقوط خلافت عثمانی به نقادی در این باره دست زد.

البته از دیدگاه اهل سنت، حکومت و حاکم علی‌رغم ارتباط درونی‌شان، دو مقوله‌ی مجزایند. چنانکه گفته شد، دیدگاه آنها در زمینه حکومت تحت تأثیر قرآن، سنت پیامبر و میراث صحابه و دیدگاه آنها در باب حاکم تحت تأثیر اوضاع و احوال تاریخی و سیاسی از آغاز حکومت اسلامی تا اوایل دوران عباسی است. به عبارتی «در باب حکومت آرمان‌گرا و ایده‌آل‌اندیش هستند و در باب حاکم واقعیت‌گرایند و واقع‌بین» (ص ۱۸۱) تفاوت اساسی در نظرگاه سیاسی شیعه و سنی، مربوط به دیدگاه آنها نسبت به «حاکم» است نه «حکومت». از نظر شیعه حکومت و حاکم با هم پیوستگی دارند در حالی که در نظر اهل سنت این دو، مقولاتی جدا از هم‌اند. (ص ۱۸۲). از دیدگاه شیعه مسأله‌شان مهم است. ابتدا شأن امامت و وصایت) تعریف می‌شود. سپس فرد ذی‌شأن مشخص می‌شود. شأن جانشینی پیامبر از این دیدگاه از رهبری سیاسی در معنای مصطلح آن، پراچ‌تر و برتر است. امام دارای خصوصیتی است که برای دارنده‌ی چنین شانی ضروری است. (ص ۱۸۵)

اما از دیدگاه اهل سنت «اول ذی‌شأن تعیین می‌شود و سپس باتوجه به خصوصیات او شأن تعریف و تحدید می‌شود» «اول وصی و خلیفه تعیین می‌شود سپس به تعریف وصایت و خلافت می‌پردازند» (ص ۱۸۵).

خوارج نیز، ابتدا وضع موجود (خلافت محقق شده) را نفی کردند. و سپس ایدئولوژی خود نسبت به حاکم و شرایطش را براساس این نفی سامان دادند. در واقع ایدئولوژی آنها زائیده‌ی نفی وضع موجود بوده است. (ص ۱۸۷)

سراغاز مسأله در این مباحث نیز به رحلت پیامبر (ص) برمی‌گردد. در ضرورت حکومت اسلامی، کسی شک نداشت. اما در این که «حاکم» چه کسی باشد، مسأله روشن نبود. خلافت و حاکمیت ابوبکر به عنوان یک واقعیت پذیرفته شد. بیعت عده‌ای با او و تبعیت دیگران از این عده، سبب استقرار خلافت او شد. البته همان‌گونه که ذکر شد، برای او شأن دینی قائل نبودند. آنچه مهم است، چه در مورد خلافت ابوبکر و چه سایرین، این بود که «تلفه گردن نهادن به حاکم بدان علت که حکومت او یک واقعیت است در دوران خلفای راشدین بسته شد» (ص ۱۸۹) معاویه خلافت را موروثی کرد و انتخاب حاکم بر اساس کار او به امری خارج از اراده‌ی مسلمین بدل شد. در بنی‌امیه است که واقعیت حاکم بر آرمان حکومت پیروز می‌شود و پذیرفته می‌شود. و لذا شرایط حاکم و حدود اختیارات او که در دوران خلفای راشدین مطرح بود، در این دوره به این جا ختم شد که «حاکم بما هو حاکم تنها بدان اعتبار که قدرت را در دست دارد مشروعیت دارد و واجب الاطاعه است حتی اگر واجد حداقل شرایط لازم نباشد و یا با قهر و غلبه قدرت به دست گیرد، جور کند و از حدود شریعت پا فراتر گذارد و فاسق شود.» (ص ۱۹۰)

تمسک به مسأله «قضا و قدر» از مسایلی بود که در رواج این مسأله بسیار مؤثر افتاد. نوع جهان‌بینی اعراب قدیم هم مؤثر بود. (در این قسمت علت‌یابی‌های مؤلف خیلی قابل اتکا نیست) ترویج جبرگرایی و جعل حدیث از دیگر مسایل مؤثر در تقویت این دیدگاه - دیدگاهی که بنی‌امیه رواج دادند - شد.

عنوان فصل چهارم «قدرت و عدالت» است. اگرچه مؤلف در باب مفهوم عدالت و قدرت، بحثی نکرده است و قدرت را به معنی توانایی برقرار کردن امنیت گرفته است و عدالت را بدون اینکه تعریف کند به بحث گرفته است. به نظر مؤلف دیدگاه تشیع و تسنن در باب حکومت و حاکم از دو مسأله دیگر هم متأثر است. یکی مسأله امنیت و دیگری عدالت. از دیدگاه اهل سنت امنیت مقدم بر عدالت است. در حالی که در تشیع عکس این مطلبه درست است.

تشیع، عدالت را شرط حاکم، امام جماعت و جمعه می‌داند، اما اهل سنت در مورد امام جماعت و جمعه این شرط را قائل نیستند. فقط برخی امامت فاسق و بدعتگذار را مکروه می‌دانند. در مورد حاکم هم بسیاری آن را شرط نمی‌دانند. (ص ۱۲۵)

از نظر مؤلف پذیرش یا نپذیرفتن اصل عدالت از طرف شیعه و سنی «در تکوین ساختمان فقهی و کلامی و همچنین ساختار اجتماعی و روانی آنها و حساسیت‌های

نتیجه‌ی اقدام معاویه

در جعل احادیثی متضمن

منزلت بالای برخی از صحابه این بود که

تاریخ صدر اول،

منزلت و تقدس یافت و اهمیتی همپایه‌ی خود اسلام

پیدا کرد

و همزاد آن شد



دیدگاه اهل سنت درباره‌ی «حکومت» تحت تأثیر قرآن،

سنت پیامبر و میراث صحابه است،

اما دیدگاه‌شان درباره‌ی «حاکم» تحت تأثیر اوضاع

و احوال تاریخی و سیاسی از آغاز حکومت اسلامی

تا اوایل دوران عباسی است

اعتقادی و شرعی‌شان دخالت داشته است. عدم پذیرش این شرط به معنای به رسمیت شناختن وضع موجود و هر آنچه بدان راجع است بود». (صص ۲۴۱-۲۴۰) و در زمینه‌ی حاکم، به پذیرش امام جابر و فاسق و فاجر متجر می‌شد.

مهم‌ترین وظیفه حکومت نیز، تأمین امنیت دانسته می‌شد ولی اهل تسنن عدالت را شرط حاکم نمی‌دانستند. ترس از هرج و مرج و خطرات بیرونی، نظریه‌پردازان اهل سنت را به این سمت برده بود. مسأله‌ی جلوگیری از شق عصای مسلمین، اصل ناپسند و منموم بود و این امر زمینه را برای روی کار آمدن، سلاطین و حکام غیر عادل فراهم می‌ساخت.

عدالت‌خواهی، امروزه نیز از عوامل انقلابی شدن ایدئولوژی شیعه است. (ص ۲۶۶) (سایر مطالبه بحث در خور توجهی نیست).

۲- نقد کتاب

کتاب همان‌گونه که در مقدمه‌اش آمده است، بسط و تفصیل یافته‌ی چند سخنرانی است و محقق سعی نکرده است که چارچوب آن را به هم بریزد و در قالب یک پروژه‌ی پژوهشی درآورد. ضیق وقت هم عامل این کار دانسته شده است. اما سوای این نقص اساسی که تمام مطالب را تحت‌تأثیر قرار داده است از زوایای چند، نیز کتاب قابل بررسی است.

الف) دیدگاه مؤلف

مؤلفه از نظرگاه موافقت با جنبش‌های اسلامی معاصر و آن هم نوع شیعی آن به بحث در کتاب وارد شده است. و علی‌رغم تلاشی که در جهت بی‌طرفی به کار برده از محتوای مطالب کتاب و پس از مطالعه‌ی کامل و دقیق آن این مسأله روشن می‌شود. به علاوه مطالبه در پرتو حقانیت شیعه، تنظیم شده است. و لذا، نوعی تصویر راست دینی را القا می‌کند. که در تشیع تجسم می‌یابد. در حالی که بحث می‌بایست در پرتو تغییر و تحول معنایی مفاهیم به صورت علمی دنبال می‌شد.

البته، کتاب از این روش بهره برده است. و زبدهی این مطالب در کنفرانس تحول مفاهیم که چند سال پیش در تهران برگزار شد^۱ به صورت یک مقاله توسط مؤلف ارائه شده است و کتاب از آن جریان، متأثر است. اما این تأثیرپذیری، به گونه‌ای نیست که نظرگاه اصلی مؤلف را که در توافق با راست دینی شیعه است، تحت پوشش گیرد.

اما از لحاظ پردازش مطلب و آن‌گونه که در فرضیه‌ی تحقیق - البته فرضیه به صورت مضمور و در قسمت معرفی بیان شده است - به دیدگاه روان‌شناسانه نزدیک شده است و یا لاقلاً متأثر از روش رفتارگرایی است که یکی از بنیادهای آن، مباحث روان‌شناسی است. نفس نزدیک شدن به این دیدگاه خود مسایلی زیادی را بر پژوهش بار می‌کند و آن اینکه بسیاری از احکام صادر شده، نمی‌تواند مبنای علمی داشته باشد چون واقعاً، تحقیق تجربی در آن امکان‌پذیر نیست و در صورت اقدام به چنین کاری باید از تکنیک‌های تحلیل محتوای متون استفاده کرد، که البته مؤلفه به این کار اقدام نکرده و بیشتر دلبسته‌ی تفسیرهای خویش از واقعیت است.

حتی امروزه به خود دیدگاه رفتارگرایی نیز انتقاداتی وارد شده است. البته در دوره‌ای که کتاب نوشته شده هنوز این روش در حوزه علوم انسانی آمریکا تسلط دارد، اما هم‌اکنون صحبت از روش پسا رفتارگرایی است که از این منظر، روش رفتارگرایی، نقائصی دارد.

علاوه بر نکات فوق، مسایلی سیاسی از جمله مسأله وحدت شیعه و سنی که بعد از انقلاب مطرح شده به عنوان یک مسأله سیاسی، بر نگرش مؤلف تأثیر گذاشته است و یا لاقلاً مشوق او در پرداختن به مسأله بوده است. گرچه از این جهت نمی‌توان به مؤلف ایراد گرفت. لکن تلقی سیاسی داشتن و بر کنار ماندن از عوارض آن در کار علمی، بسیار مشکل است.

ب) تکنیک پژوهش

یکی از مسایلی مهم و از ایرادات عمده‌ی پژوهش، استفاده از منابع متعدد و قضاوت‌های مختلف بدون نقادانه بودن آنها است. در بسیاری موارد دیدگاه‌های مختلف به عنوان مؤید احکام صادر شده، در پژوهش آورده شده است بدون اینکه آن منابع و یا احکامی که از آنها به عنوان مؤید اخذ شده، در ابتدا نقادی شود. معلوم نیست که

اهل سنت

برای دوران حاکمیت خلفای راشدین شأنیت دینی و قدسیت الهی قائل اند، در حالی که این دوره از نظر مسلمانان صدر اسلام، شأنیت خاصی نداشت



مؤلف تلاش کرده است که

در زمینه‌ی تفاوت دیدگاه‌های کلامی،

فقهی و سیاسی دو نحله‌ی شیعه و سنی

به صورت تاریخی سرنخ‌ها

و فصل‌های عمده را مشخص کند

و انصافاً کتاب او

می‌تواند راهنمای پژوهش‌های بعدی باشد

مؤلفان کتاب‌ها، از چه منظری به بحث پرداخته و به قضاوت معینی رسیده‌اند. نویسنده بدون توجه به مبادی معرفت‌شناسانه آنها، این قضاوت‌ها را مؤید گرفته است. در مورد مفهیمی عبدالرزاق، احمد امین و حتی از نویسندگان متقدم، احکامی بدون نقادی آنها اخذ شده است.

در بسیاری موارد برای اینکه کتاب از حالت سخنرانی خارج شود، به منابعی استناد شده است، اما این منابع بدون نقادی و بدون اینکه ملاحظه شود چقدر با موضوع تطبیق دارند، به عنوان سند، پژوهش آورده شده‌اند.

ج) روش پژوهش

کتاب فاقد یک چارچوب نظری مشخص است. همان‌گونه که ذکر شد، به نظر می‌آید که کتاب از دیدگاه رفتارگرایی به بحث وارد شده است. اما این چیزی است که بعد از خواندن کتاب برای خواننده‌ی نکته‌سنج روشن می‌شود. در ابتدا ضروری بود که چارچوب نظری پژوهش روشن می‌شد تا از پراکنده‌کاری و به هر سو رفتن جلوگیری می‌شد. همین ضعف باعث شده است که نتوان کتاب را به خوبی به نقد کشید. بخشی از دیدگاه (روش) مؤلف متأثر از روش‌های روان‌شناسانه است. اما تکنیک این کار، به دست داده نشده و احکام به صورت معلق در جای جای پژوهش خودنمایی می‌کنند.

نزدیک شدن به دیدگاه رفتارگرایانه باعث شده است که به سهم عوامل اجتماعی مؤثر در نگرش کمتر پرداخته شود. در واقع رفتار تشیع و تسنن و موضع‌گیری آنها به اعتقادات آنها منتسب شده است. بنابراین مسایلی از این قبیل که چرا اصولاً این تفاوت در تلقی‌ها، پدید آمده‌اند بی‌پاسخ می‌ماند. اگر در جواب بگوییم که برداشت‌های مختلف از منابع دینی سبب این شده است، این سؤال که چرا این برداشت‌ها، متفاوت شده باز به قدرت خود باقی می‌ماند. در ثانی به تفاوت‌های فرهنگی در جهان اسلام توجهی نشده است. اینکه چرا در شامات یک نوع از تفسیر حکومت جا می‌افتد و در ایران زمین (حوزه‌ی تمدن ایران اسلامی) یک نوع دیگر از تفسیر حکومت مسلط می‌گردد. و پرسش‌هایی از این دست. به هر صورت، زمانی که تفاوت رفتار دو نحله‌ی بزرگ، در یک دین را برابر تحولات اجتماعی نوران جدید می‌خواهیم مطالعه کنیم نمی‌توان فقط آن را به مسایلی اعتقادی فروکاست و آن را علت‌العلل دانست. به هر صورت اگر این عامل هم مؤثر باشد و قصد بررسی آن در میان باشد، باید از ابتدا روشن شود که فقط این عامل به عنوان متغیر مستقل بر متغیر تابع که واکنش متفاوت در برابر تحولات جدید است بررسی خواهد شد و صحبت از «زمینه‌های تفکر سیاسی در قلمرو تشیع و تسنن» در یک کتاب ۳۵۰ صفحه‌ای قدری اغراق‌آمیز و غیرعلمی به نظر می‌آید.

د) ویژگی‌های دیگر کتاب

اولاً: کتاب با اینکه مجموعه‌ی چند سخنرانی است، سعی کرده است که از بحث‌های شعاری پرهیز کرده قدری به مغز مسأله نزدیک شود و لاقلاً از یک بعد، به بررسی اختلافات دیدگاه اهل سنت و تشیع که باعث جهت‌گیری‌های متفاوت آنها در جنبش احیای اسلامی شده است پرداخته است. فصل سوم و چهارم کتاب بهترین فصول آن است و مطالب آن، در خور توجه و تأمل. ثانیاً کتاب سعی کرده است که در تفاوت دیدگاه‌های کلامی و فقهی دو نحله به صورت تاریخی تا حال حاضر، سرنخ‌ها و امهات را به دست دهد و انصافاً کمتر کتابی است که در این زمینه، بتواند راهنمایی برای پژوهش‌های دیگر باشد. بسیاری از مسایلی که در این کتاب طرح شده، می‌تواند به عنوان یک پژوهش مستقل مورد بررسی دقیق‌تر قرار بگیرد و از این جهت کتاب مانند رهروی است که یک بار یک مسیر پرابهام و ناشناخته را طی کرده و کاوشن اطراف راه و سرمنزل‌های جدید را بر عهده رهروان بعدی گذاشته است. از همین رو به کسانی که قصد مطالعه در تاریخ اسلام و مباحث نظری آن را دارند و برای پیدا کردن موضوع پژوهشی معطل‌اند، مطالعه‌ی این کتاب توصیه می‌شود.

پی‌نوشت:

۱) مجموعه مقالات اولین سمینار تحول مفاهیم به کوشش سید علی قلاری.